

عبدالرحمن فرامرزی

امریکائی‌ها

خوشحال

بودند

- ۴ -

گفتیم که شورویها از قرارداد قوام و سادچیکف راجع بنفت شمال و تجزیه آذربایجان
بی اندازه عصبانی شدند و آن یادداشت تند را بایران دادند که من آن مقاله را که در شماره
دوم و سوم دوره جدید مجله وحید چاپ شده بود نوشتم .

شب نشینی در سفارت امریکا

بهمان اندازه که روسها از رد قرارداد خشمگین شده بودند امریکائیها خوشحال بودند.

زیرا مقارن همان ایام سه یا چهار نفر از سناتورهای امریکا بایران آمده بودند و سفارت امریکا بمناسبت آمدن ایشان دعوتی کرده بود.

من معمولا کارتهای دعوتی که برایم می‌آید نگاه نمیکنم فقط منشی من میگوید که فلان شب در فلان جا دعوت دارید و خیلی اوقات هم یادم میرود و بدعوت نمیروم.

یک شب از کوههای پس قلمه بشهر آمدم و یک کت و شلوار دور نگه سفری بتن و یک گیوه قمی پیا داشتم و چون بالا باران آمده بود گیوه ام گلی بود.

از خیابان روزولت سرازیر شدم، برابر سفارت امریکا که رسیدم دیدم جشنی است و یادم آمد که من در اینجا دعوت دارم. بتصور اینکه دعوت خاص است و کسی در آنجا بکسی نخواهد بود با همان لباس سفری و گیوه گلی وارد شدم.

وقتی رفتم تو دیدم هم خود امریکائیا هم ایرانیها فراك پوشیده اند. ژرژ آلن سفیر امریکا دم در ایستاده بود و با لباس فراك از مهمانها پذیرائی میکرد.

باو گفتم من خیال میکردم که لباس آزاد است ژرژ آلن گفت شما همیشه در همه جا و همه چیز آزادید.

من آن روزها بواسطه اینکه امریکائیا در بازگشت آذربایجان بما کمک کرده بودند فوقالعاده امریکائیا را دوست میداشتم و آنها نیز بمن احترام میگذاشتند ولی حالا چند سال است که بواسطه اینکه هر وقت با آنها روبرو شده ام سیاست ایشان را در شرق و ایران انتقاد کرده ام دیگر اصلا در جشنهای خود مرا دعوت نمیکنند و من اصلا نه از این دعوت نکردن غمگینم و نه از آن احترام شاد بودم.

من معتقدم که هر فردی بوطن و ملت خود دینی دارد که باید آنها ادا کند و من آن روز که از سیاست امریکا تمجید میکردم دین خود را بوطن خود ادا میکردم و بعد از آنکه سیاست ایشان را انتقاد میکردم نیز دین خود را بوطن و ملت خویش و عالم اسلام ادا میساختم.

در آن شب از ایرانیان فقط ده نفر دعوت کرده بودند که یکی من بودم. سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی و ابوالقاسم امینی نیز یادم هست. از امریکائیا نیز همان سه چهار سناتور بودند و سفیر.

سرشام سفیر امریکا و آقای سردار هر کدام نطقی کردند. من از سردار که رئیس مجلس بود اجازه گرفتم و پیاخاستم.

از ابوالقاسم امینی خواهش کردم که نطق مرا ترجمه کند و گفتم و ابول، من انگلیسی

میفهمم اگر يك كلمه نطق مرا کم و زیاد کنی میفهمم و بعد با تو دعوی میکنم . امینی قبول کرد که نطق مرا کاملاً ترجمه کند و همان کار را هم کرد .

گفتم ، جناب آقای سفیر .

من باید قبلاً بمقرب برگردم تا بتوانم منظور خود را خوب ادا کنم و شما نیز عقیده مرا درباره خودتان کاملاً بفهمید .

ایران مثل يك دانه گندم بود میان دوسنگ آسیا . روس از شمال و انگلیس از جنوب بقدری بما فشار آوردند که رمق ما را گرفتند . ما یعنی ملت ایران همیشه دنبالیك سیاست سوم بودیم که وارد شود و از فشار این دو دولت بکاهد .

اتفاقاً ناپلئون وارد عرصه سیاست عالم شد و ایرانیها بطمع افتادند که این همان سیاست سوم باشد .

ناپلئون بما وعده داد و نمایندۀ مخصوصی هم برای مذاکره باشاه ایران فرستاد ولی بعد ما را رها ساخت و بوعده خود وفا نکرد .

بعد آلمان پیدا شد و ایرانیها امید خود را بامپراطور آلمان بستند . او نیز در ملاقاتی که با امپراطور روسیه کرد اسمی از ایران نبرد و ما را فروخت . در این بین از آنطرف دنیا نیروی جدیدی پیدا شد و آن امریکا بود . ایرانیها امیدوار شدند که این همان سیاست سوم باشد و باورو آوردند .

امریکا نشان داد که محل این اعتماد است . در سال قحطی که مردم از گرسنگی مثل برگه خزان بزمین میریختند امریکا بما کمک مادی کرد و موجب نجات بسیاری از افراد ملت ما از مرگ شد .

هنگام قرار داد تحت الحمایگی و ثوق الدوله و کابس امریکا مردانه بما کمک کرد . در این حادثه اخیر که شمال ایران در خطر اشغال بیگانه و آذربایجان در خطر تجزیه بود نیز امریکا صمیمانه بما کمک کرد .

پس امریکا از روزی که ما باو امید بسته ایم تا امروز کاملاً در محل اعتماد و امید ما بوده و باین جهت من از سیاست امریکا که موجب نجات وطن من گردیده کاملاً سپاسگزاری می کنم .

ولی من دو وطن دارم . یکی ایران که وطن شخصی من است و دیگری عالم اسلام که وطن برادران دینی من است و من بعد از وطن شخصیم هر مصیبتی بوطن عمومیم وارد شود ناراحت و متأثر میگردم .

پس من همان اندازه که از سیاست امریکا در ایران راضی هستم از سیاست او در فلسطین متأثر و خشمگینم .

فلسطین خانه مسلمانان فلسطین است . انگلیسها یهودیان را دانه دانه و جماعت جماعت از اقطار دنیا جمع و در حمایت طیاره و توپ و تانک وارد فلسطین ساختند و عربها را از خانه شان بیرون کردند و یهودیان متفرق مهاجر را جای ایشان گذاشتند . حالا انگلیسها بنظر کتاره کشیده اند و شما از ایشان حمایت می کنید .

پس من همان اندازه که از روش امریکا تا کنون در ایران متشکرم از رفتار او در فلسطین بسیار ناراضی هستم و یقین بدانید که هر مسلمانی در هر گوشه دنیا بدین جهت از سیاست امریکا متنفر است .

البته ممکن است در الفاظ بمقدار بسیار کمی تغییر و تبدیل یا کم و زیاد حاصل شده باشد ولی مطلب بطور کمال همینطور بود که نوشتم و شنیدم که سلطان علی سلطانی که مرد بسیار متبع و کتابخوانی بود گفته بود که «عبدالرحمن همیشه مسلمان است»

علت ورود من بمبحث فلسطین این بود که آقای محمد زرنگار در سفارت امریکا بود و او بمن گفت که یک خانمی از امریکا آمده که تحقیق کند که عقیده ایرانیها راجع سیاست امریکا در فلسطین چیست و گویا خود سناتور ها نیز تا حدی در جستجوی کشف این حقیقت بودند .

فردای آنروز آقای زرنگار انعکاس جلسه شبدا اینطور برای من نقل کرد . گفت سناتورها صحبت شمارا می کردند و میگفتند اول دفعه که او با آن گیوه گلی و لباس دو رنگ با وضعی آشفته وارد شد ما گفتیم این حیوان از کدام جنگل فرار کرده و باینجا آمده است .

بعد که حرف زد دیدیم که این همه چیزش با دیگران فرق دارد و ما بعد از آن از گیوه گلش بیشتر خوشمان میآمد تا از لباسهای رسمی ...